کتاب نسب ابناء دو

تاریخ مختصر سلاطین غور افغانستان

مؤلف : محمد نظر ایماق فیروزکوهی

۱۳۶۳

PROPERTY OF
ACKU
8018

کتاب نسب انبیاء و

تاریخ مختصر سلاطین غور افغانستان

مؤلف : مهر نظر آیماق فیروزکوهی

۱۳۶۳

مشخصات کتاب

نام کتاب = کتاب نسب انبیا وتاریخ مختصرسلاطین غور افغانستان.

نام مولف = محمد نظر ایماق فیروزکوهي.

تعداد صفحات = ۷۲ صفحه

سال چاپ = ۱۳۶۹ هـ . ش .

تیراژ = ۱۰۰۰ نسخه.

خطاط = محمد عیسی « یونسي »

ناشر = الحاج عبدالقیوم آمرنمایندگي ولایت کندز (جمعیت اسلامي افغانستان)

مولف کتاب

محمدنظرا یماق فیروزکوهي

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمهٔ مؤلف

سپاس مرخدای را عزوجل که پروردگار عالمیان است و آفرینندهٔ دنیا وما فیها ونابودکنندهٔ آنچه در آسمانها وزمین وعرش وکرسي ولوح وقلم .

هرکه را خواهد میبخشد وهرکه را خواهد عذاب میکند، همه بید قدرت اوست وسلطنت اورا زوال نیست سعدی (رح) گوید:

ای کریمی که از خزانهٔ غیب
گبروترسا وظیفه خوردار ی
دوستان را کجا کني، محروم
تو که با دشمنان نظردار ی

ودرود بی پایان به فرستادهٔ او حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وهمچنان درود بر آل واصحاب وی .

هرکس به زبانی سخن ازوصف توگوید
بلبل به غزلخواني وقمری به ترانه

خداوند تبارك وتعالی میفرماید:

(یا یها الناس انا خلقنکم من ذکروانثی وجعلنکم شعوبنا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم ان الله علیم خبیر)

اگر تاریخ نویسان احوال گذشتگان را به رشتهٔ تحریر درآورده اند، درحقیقت یکی از احکام خداوند متعال را به جا آورده اند، زیرا نگارش همچو آثار که دربرگیرندهٔ خوبیها وبدیهای نسلها ونژادهای گذشته میباشد، سرمشق وپند برای آیندگان قرار میگیرد.

نگارندهٔ رساله‌ٔهذا با دانش قلیل ولی علاقهٔ زیادی که به کتب تاریخ، زبان دری، پشتووعربي دارم، برخی از زین کتب را تحت مطالعه قرار ردادم که حاصل آن همین رساله میباشد.

تا به کی باشم به ناپیدا کنار
من نمانم خط بماند یادگار

از دانش ناچیزخود ازدانشمندان علم تاریخ توقع اصلاح نواقص را مینمایم و آرزومندم درصورت برخورد با اشتباهی به دیدهٔ اغماض بنگرند.

با احترام

محمد نظرایماق فیروزکوهي
٦ / ٣ / ١٣٦٣هـ . ش .

شجرۂ نسب انبیاء

محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم

محمد (ص) بن عبداللہ بن عبدالمطلب بن ہاشم بن عبدمناف بن قصي بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فہربن مالك بن النضربن کنانہ بن خزیمة بن مدرکہ بن الیاس بن مضربن نزاربن معدبن عدنان بن اد بن مقوم بن ناحوربن تیرح بن یعرب بن یشجب بن نابت بن اسمعیل بن ابراہیم خلیل الرحمن بن تارح بن ناحوربن ساروغ بن راعوبن فالخ بن عیبربن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مہلیل بن قینن بن یانش بن شیث بن آدم (ع) ۔

ھود علیہ السلام

ابن عبداللہ بن رباح بن الجارود بن عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اختوخ بن یرد بن مہلیل بن قینن بن یانش بن شیث بن آدم (ع) ۔

صالح علیه السلام

ابن ماسح بن عبید بن حاجربن ثمود بن عابربن ارم بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلیل بن قینن بن یانش بن شیث بن آدم (ع) .

لوط علیه السلام

ابن هاران بن آذر(پدر ابراهیم علیه السلام) یعنی لوط علیه السلام برادرزاده ابراهیم علیه السلام بوده است .

شعیب علیه السلام

ابن ضیفوربن عیفا بن ثابت بن مدین بن ابراهم بن تارح بن ناحوربن ساروغ بن راعوبن فالخ بن عیبربن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن‌لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلیل بن قینن بن یانش بن شیث بن آدم (ع) .

موسی وهارون علیهما السلام

ابنا عمران بن قاهث بن عازربن لاوی بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بن تارح بن ناحوربن ساروغ بن راعوبن فالخ بن عیبربن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلیل بن قینن بن یانش بن شیث بن آدم (ع) .

ذوالكفل عليه السلام

ابن ايوب بن موص بن زراح بن العيص بن اسحق بن ابراهيم بن تارح بن ناحوربن ساروغ بن راعوبن فالخ بن عيبربن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن يرد بن مهليل بن قينن بن يانش بن شيث بن آدم (ع) .

اليسع عليه السلام

ابن اخطوب بن العجون بن الياس بن ياسين بن فنحاص بن العيزاربن هرون بن عمران بن قاهث بن عازر بن لاوى بن يعقوب بن اسحق بن ابراهيم بن آذربن تارح بن ناحوربن ساروغ بن راعوبن فالخ بن عيبر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن يرد بن مهليل بن قينن بن يانش بن شيث بن آدم (ع) .

يحيى عليه السلام

ابن زكريا بن برخيا بن لدن بن مسلم بن صدوق بن حشبان بن داود بن سليمان بن مسلم بن صديقة بن

برحيا بن بلعاطه بن ناحوربن شلوم بن بهفاشاط
بن اينامن بن رحبعام بن سليمان بن داود بن ايشا
بن عويد بن عابربن سلمون بن نحشون بن عوينا ذب
بن ارم بن حصرون بن فارص بن يهوذا بن يعقوب بن
اسحق بن ابراهيم بن آذربن تارح بن ناحوربن سا-
روغ بن راعوبن فالخ بن عيبربن شالخ بن ارفخشد
بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن
يرد بن مهليل بن قينن بن يانش بن شيث بن آدم.

يونس عليه السلام

ابن متي بن ماتان بن ملك رجعيم بن رحبعام بن
سليمان بن داود بن ايشا بن عويد بن عابربن سلمو
بن نحشون بن عوينا ذب بن ارم بن حصرون بن فارص
بن يهوذا بن يعقوب بن اسحق بن ابراهيم بن آذربن
تارح بن ناحوربن ساروغ بن راعوبن فالخ بن
عيبربن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمك
بن متوشلخ بن اخنوخ بن يرد بن مهليل بن قينن
بن يانش بن شيث بن آدم (ع) .

عیسیٰ علیہ السلام

ابن مریم بنت عمران بن ماثان بن العازربن
الیود بن اخنربن صادوق بن عیازوزبن الیاقیم بن
ایبود بن زریابیل بن شالتال بن یوحینا بن بر-
شابن امون بن میشا بن حزقا بن احازبن موشام
بن عزریا بن یورام بن یوشافاط بن ایشا بن ایبا
بن رحبعام بن سلیمان بن داود بن ایشا بن عوید بن
عابربن سلمون بن نحشون بن عوینا ذب بن ارم بن
حصرون بن فارص بن یہوذا بن یعقوب بن اسحق بن
ابراہیم بن آذربن تارح بن ناحوربن ساروغ بن
راعوبن فالخ بن عیبربن شالخ بن ارفخشدبن سام
بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن
مہلیل بن قینن بن یانش بن شیث بن آدم (ع) ۔

شجرۂ نسب چہار یار کبار

حضرت ابوبکر صدیق (رض)

ابن ابوقحافہ بن عامربن عمروبن کعب بن سعد
بن ہیثم بن کلاب ۔۔۔ مربوط نسب حضرت خاتم

الانبیاء (ص) .

حضرت عمر فاروق (رض)

ابن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن ریاح بن عبدالله بن قرظه بن زراح بن عدی بن کعب . مربوط نسب حضرت سیدالانبیاء (ص) .

حضرت عثمان ذوالنورین (رض)

ابن عفان بن ابوالعاص بن امیه بن عبدالشمس بن عبد مناف . مربوط نسب حضرت سیدالمرسلین (ص) .

حضرت علی کرم الله وجهه

ابن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصي بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهربن مالك بن النضربن کنانه بن خزیمه بن مدرکة بن الیاس بن مضر. مربوط نسب پیامبر اکرم (ص) . و آرامگاه ابدی شان درشهرمزار شریف افغانستان موقعیت دارد .

درسال (۱۳۳۱ه) که اینجانب (مؤلف همین رساله) مامور احصائیهٔنفوس ولسوالي قلعه ذال ولایت کندزبودم ،محترم حاجي الله بیرن قوم ترکمن

ساکن قریهٔ جنغارق قلعه ذال ، دلچسپي مرا به تاریخ گذشتگان وخصوصاً انبیا علیهم السلام مشاهده کرد یك تخته گراف رنگه به طول (۹۰) سانتي متروعرض (۷۰) سانتي متربرایم اهداء نمود.

درین گراف شکل درختی ترسیم شده بود، که در حصهٔ تحتاني آن اسم آدم علیه السلام ودرحصه فوقاني آن اسم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم به مشاهده میرسید. ستون فقرات میان این دو اسم مملو بود از سمای دیگروازین ستون وسطي شاخها وبرگها یی جدا گردیده که کاملاً واضح است این شاخها وبرگ ها به کدام نسب ارتباط میگیرند.

اصل کاغذ دبل بوده رنگ زمین آن آبي وبرگ هایی که نام پیامبران علیهم السلام ویاران آن حضرت صلي الله علیه وسلم نوشته شده به رنگ سبز وبقیه اسمای عادی به رنگ زرد مزین میباشد .

به اطراف گراف ، آیات قرآنکریم نوشته شده ومرتب آن سید علي فکری میباشد. این گراف در سال (۱۹٤٦) میلادی درقاهره- پایتخت مصر- چاپ شده است ودرپایان نام محمد عبدالقادرخطاط تحریراست .

اکنون که مدت سي ودوسال ميشود حاجي صاحب موصوف اين گراف را برايم اهدا نموده است، آنرا درداخل يك چوكات چوبي قرار داده وروی آنرا شيشه گرفته ام كه تا الحال نزدم موجود ميباشد. شجرهٔ فوق به رويت آن درج اين كتاب گرديد .

فـــرزنـــدا ن سيـــدا لانبيـــا ء صلى ا لله عليـــه وسلـــم

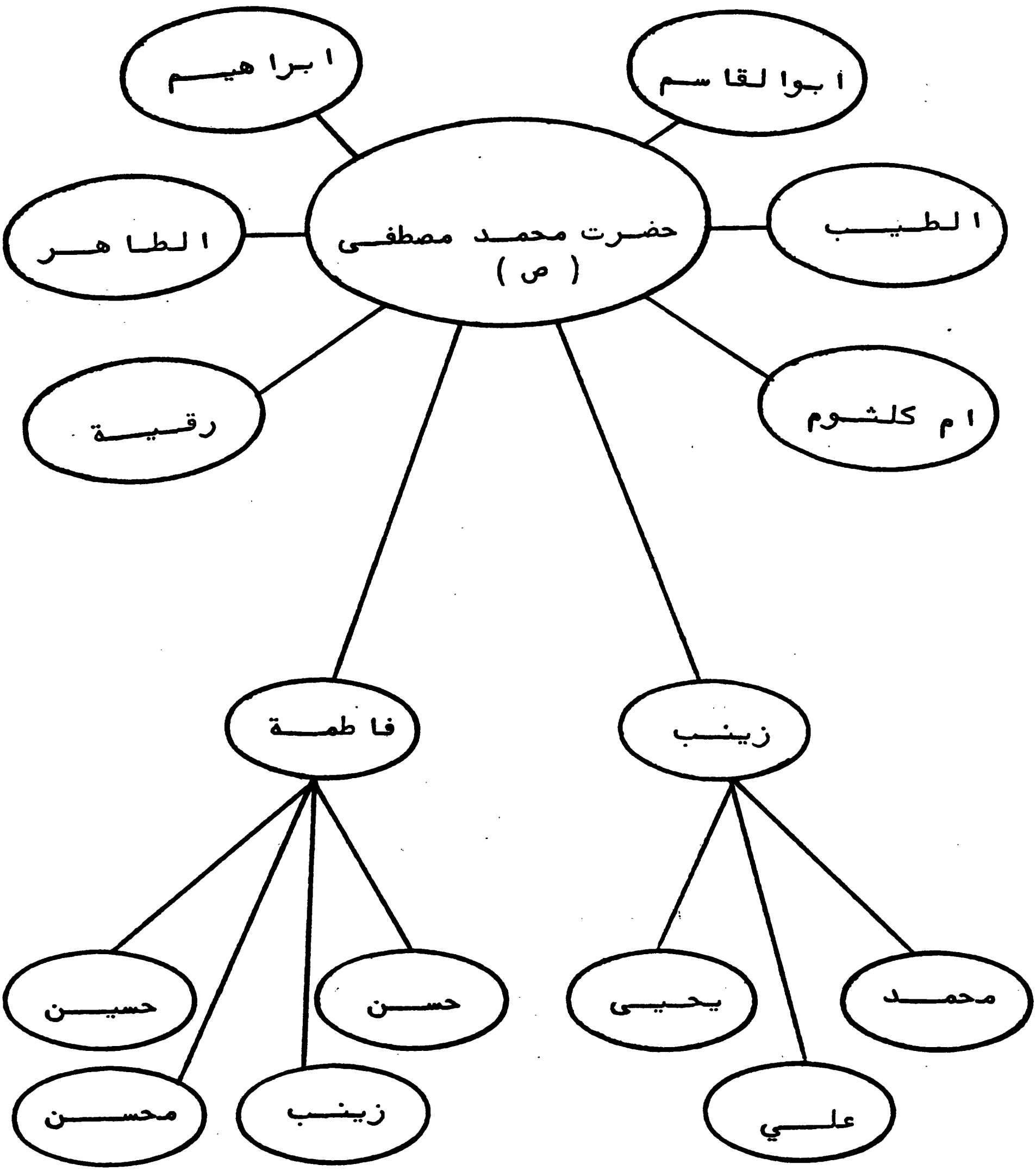

فرزندان نوح (ع) و تقسیم زمین به آنها

اکثر مؤرخین درختم طوفان ،سه پسر نوح (ع) را نام میبرند،که نخستین آنها سام ،دومین شان یافث وسومین شان حام میباشد،که در(ص ۱۳- ۲۸) خورشید جهان و(ص ۱۷- ۱۹) طبقات ناصری جوزجاني تذکار یافته است .

اولاد واحفاد یافث به نامهای ترك ،خذر،غز، چین ،ماچین ،بلغار،روس ،مغول ،تاتار،یاجوج ،ماجوج ،تنوتك ،خلخ وسدسان میباشد. سرزمین شان اروپای شرقي یعنی شمال رود جیحون،سایبریا ،مغلستان ،چین ،جاپان وکوریا میباشدوتا اکنون بدین اسماء مسمی میباشند.

شاهان مقتدر چون افراسیاب ،چنگیزخان،امیر تیمورگورگان وشاهان سامانی فغفورچین نیز ازنژاد یافث (ع) میباشند. به (ص ۱۸۳) تاریخ کشکول سلیمي نیز اولادهٔ نوح (ع) را فوقاً توضیح داده است .

اولاد واحفاد حام بن نوح ،ع،

به (ص ۱۵) تاریخ خورشید جهان منقول است ، که نوح علیه السلام درخواب بود،شرمگاهش معلوم شد،یافث (ع) چون شرمگاه پدررا دید چشمان خود رابست تا چنان منظره را نبیند. هنگامیکه حام شرم گاه پدررا دید خندید،ولی حضرت سام (ع) پرده بالای شرمگاه پدر انداخت . نوح (ع) ازین کار مطلع گردیدوبه سام دعا کردکه همه پیغمبران از ازنسل تو پیدا شوند،وبه حام دعا کردکه رنگ نژاد تومتغیریعنی سیاه چهره شودوهیچ پیامبری ازنسل توپیدا نشود.

ازهمینجاست که خداوند تعالی همه پیامبران وپادشاهان عالیمقدار را ازنسل سام به وجود بیاوردوا زنسل حام پیامبری نفرستاده رنگ چهره آنها را متغیرساخت . اهالي هند،سند،زنج ،نوبه ، کنعان ،قبط،بربر،حبش ،شرق افغانستان ،جنوب کوههای همالیه ،ممالك جنوب شرق آسیا وافریقای جنوبي ازنژاد حام میباشند.البته درطول قرون در اثرلشکرکشیهای فارس ،روم،چین ،کوشانیها

یفتلیها ،مغلها ،با بریها و... با عث ا ختلاط ا قوا م ونژا دها گشته ودرمیا ن نژا دها ی مذکورآ میزشها یی صورت گرفت .

اولادواحفادسام بن نوح (ع)

به (ص ۲۵ و ۲٦) تا ریخ خورشید جها ن ،تا لیف شیرمحمد ا برا هیم زی ،(ص ۱۸۳) تا ریخ کشکول سلیمي چا پ تا شکند،(ص ۱۹) طبقا ت نا صری تا لیف منها ج سرا ج جوزجا ني وا کثرمؤرخا ن دیگر،سا م (ع) را بزرگترین فرزند نوح (ع) وخا مل نورپیا مبری دا نسته ا ند،که به ولیعهدی پدرفا یزگشت وا زا نبیا ـ ی مرسل وا نمود شده ا ست . وی جد ا مجد ا کثرا نبیا ـ ی عظا م وسلاطین کرا م عرب ،شا م ،روم ،فا رس وعرا قین ا ست وپیا مبرما (ص) نیزا ززمرهٔفرزندا ن وی ا ند .

کیومرث که شهرها ی نینوا ،مدا ین،شا م ،روم ، فا رس ،ا روپا ،خوزستا ن،لاو وآذربا یجا ن را بنا نموده پدرسلاطین عجم ا ست وسلطنت درعصرا و تا عهد خیر ا لبشرمسلسل ما ند . کیومرث ،هوشنگ طهمورث ، ضحا ك ما را ن،سوریها ،سا میها ،شنسبیا ن ؛غوریا ن، چها را یما قها ،غلجیها ولودیها ا زنسل حضرت سا م میبا شند .

ضحاک ماران

ضحاک بن علوان بن علاق بن غوض بن ارم بن سام بن نوح (ع) به (ص ۳۲۰) طبقات ناصری ثبت گردیده مدت پادشاهي وی یك ونیم روزکم یکهزار سال وا نمود شده است . به قول تاریخدانان، پدرضحاك ارونداسب بن تازیواست که پدرکل عرب بوده است ازان جهت ضحاك را تازی نیزگویند. به (ص ۳۲۱) کتاب مذکور، موصوف را پادشاه هفت اقلیم گفته وهمچنان تذکردا ده که وی ساحروجادوگربوده ونای یا تولهیی ساخته بودکه دارای هفت سوراخ بود وهفت سوراخ به نام هفت اقلیم نامگذاری شده بود. اگرا قلیمی سرکشي وعصیان مینمود به همان سوراخ مربوط علم سحرمیخواندکه همه به قحط ووبا سردچارشده ونا چارتابع میشدند. ازجمله پدرخودرا نیزکشته است ،چنانچه طبقات ناصری گوید ارونداسب (پدرضحاك) پیرشده بود، سررا هش چاه حفرکرد پدرش به چاه افتاده وهلاك گردید.

همچنان ضحاك را اژدها نیزگفته اند، وآورده اند که همه طلسمها وبلاها ازاوبمیان آمده است .درشانه

ها ی وی دوپا ره گوشت ما نند دوما ربودکه هرروز مغزسردوا نسا ن خورا ك شا ن بود .

به (ص ۳۰) خورشید جها ن ا شا ره رفته ا ست که وی درزما ن حضرت ا برا هیم (ع) بوده که مردم عرب ا ورا نمرود ومردم عجم ا ورا ضحا ك میگویند. دربا بل مربوط عرا ق به دما غ ا وپشه رسیده ودرا صطخرفا رس آ مده هلاك شده ا ست . مؤرخا ن ضحا ك را خوا هرزا ده، شدا د نیزگفته ا ند.

به (ص ۱۳) کتا ب سلطا ن شها ب ا لدین غوری تا لیف محمد ا براهیم شا بت ،چا پ کا بل (سا ل ۱۳٤٤هـ .) ا زقول ا لبیروني متذکرشده که ضحا ك ،جمشیدپا دشا ه را نا بود سا خته وبیورا سب صا حب ده هزا را سپ آ ما ده به زین همین ضحا ك را توصیف نموده ا ند.

تا ریخ ا فغا نستا ن درشا هنا مه تا لیف ا حمدعلي کهزا ددر (ص ٦۲) ا زقول منوچهرپا دشا ه دودما ن فریدون به نقل ا زفردوسي چنین مینگا رد:

به هند ا ندرآ ی وتوآ تش فروز

همه کا خ سهرا ب کا بل بسوز

سرا زوی جدا کن زمین را بشوی

زپیوند ضحا ك وخویشا ن ا وی

نباید که یابد از تورها

که او ماند ه از تخمه اژدها

بسطام سوری

بسطام نام ازا ولاده، ضحاك ماران پادشاه هند وسند بوده است . فریدون بعد ازقتل ضحاك برای محو بسطام لشکرکشي مینماید وبسطام با لشکر وقبایل خود به جبال شغنان (شمال افغانستان) مسکن گزین میشود، بعداً به تخارستان رفته چندی هم دربامیان بودوباش اختیارمینماید، با لاخر درکوهسار غوربه دامن جبال زا رمرغ پناهنده میشود.

به ملاحظه، (ص ۳۲۳) طبقات ناصری ، با فریدون صلح کرده است . چنانچه به ملاحظه میرسد چهره، مردمان شغنان با نژادهای شنسبي وغوری مطابقت دارد که ازجمله عوامل متعدد میتوان ازا ختلاط نژاد میان ایشان یاد آورشد، ازهمین جهت برخي ازان ها تا همین اکنون شیعه مذهب باقي مانده اند.

نظربه یاددا شتهای تاریخي ، ما دربرزوی دهقان (پسرسهراب ونواسه رستم زال) ازشغنان بوده است.

سهراب ، پادشاه کابل ،

تاریخ افغانستان درشاهنامه ،تالیف احمدعلي کهزاد ،چاپ کابل (سال ۱۳٤٤هـ ۰) داستان تولدزال را چنین حکایت میکند:

درزمان منوچهرپادشاه ،سام جهان پهلوان بن نریمان ـ سپهسالارزمان منوچهر ـ کناردریای آمو درشهر ام البلاد بلخ زندگي میکرد ،وی فرزندنداشت تا یادگاری ازوبماند. هرصبح درمعبد اناهیتا (ناهید) به بارگاه یزدی به نیایش میرفت وفرزندی آرزومیکرد ،روزی دعایش قبول شد خداوند به اوپسری عنایت فرمودکه مو هایش سپیدوپوست بدنش مایل به سرخي وسپیدی بود. ازان حیث او را زال نام نهادند. سام ازدیدن این چنین پسر ناامیدشد ،دوباره به معبد ناهید برگشته ومشغول توبه واستغفارگناهان گذشته ، خویش گردید.

پهلوانان نوزادرا گرفته درپنجاه کیلومتری جنوب شهربلخ ،دور ازآبادی (درکوه البرز) به آشیانه ، سیمرغ پرتاب کردند. پسرك همراه با چوچه های سیمرغ با گوشت شکارپرورش یافته وبزرگ شد.

سام ازدوری فرزند رنج میبردوخوابهای پریشان
میدید،تا آنکه به کوه البرزبه تلاش فرزندخویش
رفت . سیمرغ ازحال آشفته وپریشان جهان پهلوان
دانست که پدرزال است وبه جستجوی فرزند خویش
تپ وتلاش دارد. آمدن سام را به پیش گفت . زال
زبان سیمرغ وبچه هایش را میدانست وبا ایشان انس
گرفته بود. ازینکه جدایي آنها برایش دشوارتمام
میشد،حاضرنبود ازآنها جدا شود،ولی سیمرغ برایش
اطمینان میدهدوچنددانه ازشاهپرهایش را به زال
داده ومیگویدکه هرگاه مشکلی برایت پیش آمدیکي
ازین شاهپرها را بسوزان من نزدت حاضرمیشوم .

بالاخرزال به سام سپرده میشودوجوانی برومند
وپهلوانی معروف میشود. سام با پسرش به عزم شکار
درمرغزارهای کابل می آید،که دران هنگام کوه
شیردروازه وآسمایي وسمت جنوب کابل با لاحصاروقول
آب ،قلعه ،حشمت خان وسمت شرق،شمال وشمالغرب
اراضي سرسبز،همه وهمه منظره زیبایي را تشکیل داده
بودند.

صائب - شاعرمعروف - درباره کابل چنین گفته
است :

خوشا عشرتسرا ی کا بل ودا مان کهسا رش

که نا خن بردل گل میزند دا مان هرخا رش

هنگا میکه زا ل وسا م ـ به قصد شکا ر ـ درمرغزا ر .

ها ی کا بل میرسند ،سهرا ب شا ه کا بل با سندخت

خا نمش ورودا به دخترزیبا یش دربا لاحصا رکا بل

زندگا نی شا ها نه دا شتند ه ا تفا قاً روزی زا ل ،رود ـ

ا به (دخترسهرا ب ،شا ه کا بل) را میبیندوعا شق

ا ومیشود ،برا ی ا ینکه با وی ا زدواج کند ،پدرخودرا

نزد منوچهرپا دشا ه روا ن میکند ،تا ا جا زهٔ عروسی

دخترسهرا ب شا ه کا بلستا ن را ا خذنما یده منوچهر

به سا م میگویدکه سهرا ب ا زنژا د ضحا ك ا ژدها ست

ومن ا ین وصلت را لازم نمیدا نم ،زیرا ضحا ك قا تل

جمشیدودیگر ا جدا دمن ا ست ،ا گرا زدخترشا ه کا بل

فرزندی به دنیا بیا یدمملکت مرا برهم میزند ه

سا م پهلوا ن ا زحضورمنوچهرنزدپسرخودآ مده

ا زعدم قبول ا ین وصلت حکا یت میکند ه غرورجوا نی

ا زیکسووعشق آتشین رودا به ا زجا نب دیگرا ورا مجبور

میسا زدوبه پدرخویش میگویدکه دردوره طفلی مرا

ا زنظرا ندا ختی ومن به گوشت وخون مردا ربخرورش

یافتم،اکنون مانع ازدواج میشوی . فردوسي گفتار
اورا چنین درقید نظم آورده است :

همیگفت اگر اژدهای دژم ببایدکه گیتي بسوزدبدم
بخواهدکه این کابلستان خورد نخستین سرمن بباید رود

لاجرم سام ،زال را به حضورمنوچهرغرض قناعت
اعزام میدارد. منوچهریك عده ازدانشمندان را در
دربارخودگرد آورده بودکه آنها را موبدان میگفتند
وی ازانها مشوره خواست،موبدان گفتند،ازین وصلت
طفلی به دنیا آیدکه به مفاد شاه ایران زمین است
وتوران ازوخرابیها بیندو اوجهان پهلوان گردد .

همه این مزاوجت را فال نیك دانسته وبه شاه
تبریك گفتند. بالاخره زال پس ازدشواریهای زیاد
بارودابه دربار لاحصارکابل ازدواج مینماید.

پس ازنه ماه ونه روز،دردولادت رودابه را می آزارد
درین هنگام زال پرسیمرغ را دودمیکند،که سیمرغ
حاضرشده وبه اوهدایت میدهدتا پهلوی شکم را پاره
کرده وطفل را بیرون آرد،وی همچنان میکند. وقتیکه
پسرتولد میشود،رودابه صدا میزند(رستم) یعني
خلاص شدم یا ازدرد رهایي یافتم،دیگران گمان

میبرندکه طفل نوزاد نامگذاری شد،ازان جهت همه طفل را رستم گفتند تا آنکه نامش رستم شد. این رستم کابلي ،با لاخرپهلوان روی زمین شد. سپس زال ورودابه با پسرشان (رستم) به سیستان رفته وبه زندگاني ادامه میدهند،تا آنکه زال در کوه زا رمرغ غوروفات مینماید.

رستم زال (نواسه سهراشباه)

پسرزال جواني بود نیرومند،شکل وقیافه اش به اصطلاح چهارشانه وآثارپهلواني دروی نمودار واززوروقوت زیادمغرور.

درشمال سیستان بنام کك کهزاد ازطایفه افغان پهلواني بود،که سام وزال چندین مرتبه با وی زورآزمایي نموده وعاجزشدند. وزال سالانه ده پوست گاوزرسرخ برایش خراج میپرداخت .

زال درسیستان اعلان نمودکه مردمان نام کك کهزادرا نزد پسرمن نگیرند،اگرکسی گفت سرش را ازتنش جدا میسازم. مقصدش این بودکه مبادا رستم خبرشده وبه جنگ اوبرودودرفرجام کشته شود.ازین

سبب دونفرپهلوان را بطورپهره دا رشبا روزی با رستم تعیین نموده بود،تا نام کهزا درا نشنود.

این کك کهزا د یکهزارتن پهلوان مسلح ا زلاچین، ا فغا ن وبلوچ دا شت . فردوسي گوید:

نژا دش زا فغا ن سپا هش بلوچ

ا بردشت خرگا ه بگزیده کوچ

کك کوهزا دا ژدها ی نرا ست

کهٔا ززا ل وا زسا م جنگي ترا ست

هزا را ن سوا را ن ا فغا ن گروه

زلاچین دلیرا ن ا برگرد کوه

همه رزم دیده همه مرد جنگ

برا ن کوه ما نندغرا ن پلنگ

به روا یت ا صل شا هنا مه ،رستم با پسرا ن همسن وهمسا لش زورآزما یي میکرد،که یکی ا زآنا ن گفت.

ا گرا ینقدرزوردا ری بروبا کك کوهزا دزورآزما یي کن،تا سا لانه ده چرم گا وزرسرخ ا زپدرت نستا ند.

وبه روا یت (ص ۲۹۲) ا فغا نستا ن درشا هنا مه ،رستم با زا رمیرود،قصه کك کهزا دوخرا ج ده پوست گا وزر سرخ را میشنود،وقتیکه به خا نه می آیدا ززا ل پدرش

وسام (پدرکلانش) خواستار میشود،تا اجازه دهند وی به جنگ کك کهزا دبرود. پدروپدرکلانش مانع میشوندومیگویندیکي دوسال صبرکن تا کنون جوان هستي ،هنگا میکه سستي قوت توتکمیل شد آنگاه این کارا بکن ،ولی رستم این سخنان را نا دیده گرفته وبه جنگ کك کهزا دمیرود. درآنجا دونفر پهلوان را همراه با مهین بهزاد (برادرکك کهزاد) به قتل میرساند،کك کهزاد ازوی امان میخواهد وخراج گذشته را مستردکرده ازقبول خراج درآینده ابا میورزدوزندگاني خودرا غنیمت میشمارد.

رستم شهرت پهلواني حاصل میکندوبالاخره با تهمینه (دخترشاه سمنگان) ازدواج مینمایدکه از ثمره ازدواج شان طفلی به دنیا می آید به نام سهراب ،افراسیاب با مکروحیل گوناگون سهراب را درعالم ناشناسي به جنگ رستم میفرستدبالاخر ازدست پدرکشته میشود.

زندگاني رستم درین رساله ازان جهت درج شد که ازطرف ما دربه نژاد ضحاك ونبایرسام پیغمبر میرسد.

برزوی دهقان ، نواسهٔ رستم ،

سهراب پسررستم به منظوررسیدگي ا زوضع ما ل ـ دا ری وا رد شغنا ن بدخشا ن میشودودرا نجا با دختر یکي ا زسرکردگا ن منطقه بنا م (شیروی) ا زدواج می کندوپس ا زمدتی خودش دوبا ره برمیگردد. هنگا م با زگشت برا ی زن خودیك حلقه ا نگشترویك عددمهر میدهدومیگوید ا گرا زما پسری به دنیا آمد مهررا برا یش بده وا گردختری به دنیا آمدا نگشتررا برا یش بده تا نزدش یا دگا ربا شد، با لاخر ا زین زن شغني یك پسرتولد میشودکه نا مش را (برزو) میگذا رند وی پس ا زگذشت سا لها به سن جوا ني میرسدوبه کشت وزرا عت مشغول میشود.

ا فرا سیا ب (پا دشا ه توران)که ا زدست رستم شکست خورده بود، وا رد شغنا ن میشود، ا ندا م وهیکل برزوخوشش می آ یدوا ورا درزمره ، عسا کرخود شا مل میکند. برزو ا متحا نا ت جنگي را به خوبي سپری مینما یدوپس ا زا ندك زما نی منصب سپهسا لاری لشکر ا فرا سیا ب را به دست می آورد. ا فرا سیا ب ا ورا در جنگ علیه رستم تشویق وترغیب مینما یدوپس ا ز

دادن انعامات فنراوان میخواهد اورا به جنگ رستم بفرستد، ولی برزوبه این کار رضایت نشان نمیدهد

خلاصه به هرشکلی که بود، افراسیاب برزورا در مقابل رستم میفرستد، میان هردویشان نبرددر میگیردودرلحظه یی که نزدیک بودبرزوا زدست رستم کشته شود، مادربرزوصدا میزند، برزورا نکشي او نواسه تووپسرسهراب میشود، تا آنکه مهرسهراب را نشان میدهدوا زجنگ اورها یي میبیابده. افراسیاب بازهم ناکام شده وبه توران زمین برمیگردد.

ماهوی سوری

افغانستان درشاهنامه، تالیف احمدعلي کهزاد در(ص ۳۹۳ - ٤۱۱) خود چنین حکایت میکند، که ماهوی سوری یکتن ازرجال انقلابي (سور) ازولایت غور بوده. درزمان خلافت حضرت علي کرم الله وجهه به حیث والي مقتدرخراسان درشهرمروبودکه سپاه ولشکرفراوان وپیلان جنگي بسیاردا شت. یزدگرد پادشاه ساساني به امرماهوی سوری توسط آسیا - بانی درشهرمروکشته میشود.

احمد علي كهزاد، مورخ شهير ما در (ص ٣٩٤) افغانستان درشاهنامه، چاپ كابل، چنين مينويسد:

يكي از نقاط باستاني كشوركه سي ويك سال قبل يعني درسال (١٣٢٣هـ ٠) به ديدن آن موفق شدم، خطه، جهانگشايان وپهلوانان بزرگ تاريخ است ٠ (سور) و (غور) يكي تا دهلي وديگر آن تا مرو سرگذشت تاريخي اين گوشه را خلاصه ميكند٠ (سور) به طورنقطه درميان غورخطه يي است، درجنوب غربي افغانستان وجنوب شرقي ولايت هرات، بين مجراى وسطي هريرودوخاشرود، ميان فيروزكوه وگلستان ونوزاد٠پنجپاره كوههاى اين علاقه كوهستاني وتپه زارا منهاج سراج جوزجاني ازراسيات جبال عالم گفته كه درزبانزدعوام به (پنج شاخ) مشهوراست ٠

غوربه همان اندازه كه درتاريخ وافسانه ها شهرت دارد، به همين مقدار امروز از خاطرها فراموش شده است، كه علت آن يكي خرابكارى چنگيزوديگرى عدم موجوديت راههاى موترروا ست ٠ازين گذشته موقعيت جغرافيايي وكوهستاني غورطورى است

کـه ا زچهـا رطـرف محصـورمـا نـده وبـا خـا رج تمـا س کمـی دا رد. فقـط درین (۲۵) سـا ل ا خیـریکـی دوسـرك موتر روبـدا نصـوب کشیـده شـده ا ست، کـه ا زرا ه سـرا سری ا فغا ـ نستـا ن (چغچـرا ن) ـ مـرکـزمـوجـوده ـ تا(گـزپـا م) (۱۲۸) کیلـومتـروتـا (تیـوره) مـرکـزقـدیـم غـور (۱۸۵) کیلـومتـرمسـا فـه دا رد. سـرك دیگـرآن ا زطـریق (شیـنـدنـد) بـه بعضـی ا زمنـا طـق آبـا دا نـي آن ولا ـ یـت رفتـه ا ست .

همـا نطـورکـه دا ستـا نـها درمـورد آ غـا زجهـا نبـا ني شـا هـا ن غـور، ا زقبیـل ا مـرا ی گـرجستـا ن ، سـا مـا نیـا ن، گـردیـزیـا ن وغیـره بـه شـا هـا ن ا ولیـه تـا ریخ مـا نند جمشیـد، ضحـا ك وفـریـدون میپیـونـدد، درغـورهـم ا صـل نـژا دبـا ستـا نـي بـه فـریـدون وضحـا ك تمـا س میگیرد.

چنـا نکـه قبـا یـل آ ریـا یـي ـ مخصـوصـا قبـا یل ا فغا ـ نستـا ن ، ا یـرا ن وهنـد ـ درصفحـا ت شمـا ل ، مـا حـول فـرغـا نـه ودا منـه هـا ی پـا میـرفـرا میـرسـد، جنگهـا ی فـریـدون وضحـا ك ا زنقـا طـی مـوسـوم بـه شغنـا ن، شنقـا ن شنگـا ن وتخـا رستـا ن شـروع میشـودوا زیـن نقـا ط برخـی قبـا یـل وعشـا یـربـا فـریـدون بـه طـرف غـرب با میـا ن

وگـرجستـا ن میـرونـد، سپـس بـه طـرف جنـوب غـرب غـور پـراگنـده میشـونـد.

درمیـا ن پهلـوا نـا ن وسـربـرا وردگـا ن سـوروغـور پهلـوا نـا ن سـوریـرشـا هـا ن غـورمقـدمتـرا نـد، ا سـلاف عشـا یـرسـوری درجنگهـا ی فـریـدون (تـریـوتـون) آپ تیـن وضحـا ك - کـه شـا هنـا مـه آنـا نـرا ا زجملـه را سـلاف دودمـا ن سهـرا بشـا ه کـا بـل میـدا نـد - بعـد ا ز یـك سلسلـه جنـگ وستیـزدوبـا ره بـه طـرف غـرب وجنـوب غـرب کشـورپـرا گنـده شـدنـد. مـولـف طبقـا ت نـا صـری مـی گـویـدکـه ا ولاده ضحـا ك ا زجبـا ل شنقـا ن ،شنگا ن وشغنـا ن بـرا مـده بـه تخـا رستـا ن ،بـا میـا ن وگـرجستـا ن آ مدنـد وسپـس درسـرزمیـن غـوردرنـا حیـه هـزا رچشمـه درپا ی کوه زا رمـرغ ومنـدیـش رحـل ا قـا مـت ا فگنـدنـد.

درنـزدیکـي چهـل ا بـدا ل کـه معـروفترین وبلنـد تـریـن قلعـه آن سـا مـا ن ا ست ،معبـرتنگـی وجودا رد مـوسـوم بـه (چهـك) وکـوهـی درنقطـه شمـا لـي آن جلـب تـوجـه میکنـدکـه آنـرا کـوه سـوریـا سـوری مینـا - منـده. ذا منـه ا یـن کـوه بـا چشمـه سـا رهـا وگلـهـا ی وحشي وسبـزه زا رهـا ی طبیعـي پـوشـا نیـده شـده ا سـت وا یـن

نا حیه را هزا رچشمه گویند. محتملاً ا جدا د سوری در همین مکا ن فرود آمده‌ا ندوبسطا م سوری، ـ که فردوسي ا ورا (سرغوریا ن) میخوا ند ـ پهلوا ن پیل تنی بودکه یا دبود ا وخا طرهٔ توطن قبا یل سوری وغوری را درآ غا زعهد ا سلامي به یا دمیدهد.

فردوسي گوید:

سرغوریا ن بود بسطا م شیر

که‌ا وپشت پیل آوریدی بزیر

بدینترتیب ا زنا حیهٔ غوریك تعدا د پهلوا نا ن پا دشا ها ن وسلاطین مقتدروجها نگشا یا ن برخوا سته ا نده. با میا ن ،فیروزکوه ،تمرا ن ،تیوره ،شهرك ، غزنه وهرا ت مرکزشا ن وشغنا ن ،تخا رستا ن ،بلخ مرو،نیشا پور،سرخس ،گردیز،کا بل ،لغما ن ملتا ن ،پشا ور،لاهور،چترا ل ،لکنهو،پنجا ب ،دهلي وغیره‌ا زجملهٔ مربوطا ت شا ن بوده‌ا ست .

شنسبیان

دودما ن ضحا ك ما را ن ورجا ل غور،یکی بعدا زدیگر حکمروا یي کردند،تا دین مبین ا سلام ظهورنمود

پس ا زگذشت سا لها ،درزما ن حضرت علي كرم ا لله وجهه به ا ين خطه رسيده. درين هنگا م قبيلهٔ ديگری به نا م (شنسبيا ن) ـ كه جدآ نها شنسب بن خرنگ بود ـ روی كا رآ مدند. ا ين قبيله ا زنا م شنسب مشهوربه شنسبي شدند. ا يشا ن درزما ن خلفا ی بني ا ميه تحت تأ ثيرنيا مده وا زدوستدا را ن خا ندا ن نبوت بوده وا زحضورخليفهٔ چها رم لوا ءومنشوری به دست آ ورده بودند. بعد ا زشنسب هركدا م آ نها كه فرما نروا يي غوررا به دست ميگرفت ،هما ن لوا ء ومنشوربه ا وسپرده ميشد.

امیرفولاد شنسبی

ا ميرفولاد يكي ا زفرزندا ن ملك شنسب بودكه ا طرا ف جبا ل غوربه تصرف ا وبود. برا ی ا زبين بر- دن بني ا ميه با ا بومسلم خرا سا ني معيت حشم غوركمكها وفدا كا ريها نموده ودرآ با دا ني قلعهٔ منديش كوشيده ا ست .

به (ص ٣٢٤) طبقا ت نا صری ،بعد ا زا ميرفولاد، بنجي نها را ن را منحيث شا ه غورتذكردا ده ا ست ،ولی

به (ص ١٤ - ١٦) پته خزانه ، پسرا میرفولاد به نام امیرکرورونوا سه اش امیرنا صررا پادشاه غورگفته است. خود امیرکروردرجنگ فوشنج هرات درسال (١٥٤ هـ ٠) شهید شده است .

بنجی نهاران

درغوردوخاندان بود، به نام شیشانیان ودیگر شنسبیان . هرکدام ازین خاندانها ادعای امارت مینمودند، تا آنکه بزرگان اتفاق نمودند، تا از خاندان شنسبي بنجي نهاران واز خاندان شیشاني شیث بن بهرام را به نزد خلیفه برند، تا یکي ازانان را تعیین نماید. همان بودکه هردورا به دربار هارون الرشید بردندکه درآنجا بنجي نهاران به حیث امیروشیث سپهسالارتعیین گردیدند.

در(ص ١٥٥) تاریخ مختصرافغانستان ، دورهٔ بنجي درسنه (١٧٠ هـ ٠ق٠) قیدگردیده است .

ملک محمد سوری

این پادشاه با سلطان محمودغزنوی جنگها کرده

وبنا لاخره درقلعه آ هنگران محصورشده همراه با پسرش (شيث) به اسارت سلطان محمودا فتاده ا ورا به غزني آوردند، ولي ا زينكه نميخواست ا سارت را قبول كند ذريعه‌ٔزهري كه درزيرنگين ا نگشترخودتعبيه كرده بودوآن را بطورا حتيا طي هميشه با خوددا شت خودكشي كرده.

ملك ابوعلي بن محمد سوري

ا بوعلي بن محمد سوري ا زطرف سلطان محمود غزنوي به جا ي ملك محمد سوري فرما نروا ي غور مقررشده وروا بط خودرا با غزني برقرا رسا خت .

وي به ملك غزني با ج وخرا ج ميپردا خت ، تا آنكه درمقابل ا ميرعبا س شكست خورده وسلطنت غوربه ا ميرعبا س ا نتقا ل يا فت .

امير عباس بن شيث

ا ميرعبا س بن شيث عليه ا بوعلي قيا م كردوملك غوررا متصرف شد، با ج وخرا ج غزني را قبول نكرد شخصي بيبا ك وظا لم بوَدودرعلم نجوم دست رسا دا شت

درمندیش به جا ی قلعهٔ بسطا م قلعه جدیدی سا خت که دوا زده برج دا شت ودرهربرج سي کلکین جا بجا شده بود، درجا ت نجومي را با آن ا ندا زه میگرفت . دردورهٔ هفت سا ل پا دشا هي ا وبا را ن نشد، قحطي پدید آ مدوحیوا نا ت ومردم غورنا زا ما ندند. مردم ا زظلم ا وبه ستوه آ مده وبا لاخربه سلطا ن بهرا م بن محمودغزنوی شکا یت بردند، تا آنکه درا ثرلشکرکشي سلطا ن بهرا م ، ا میرعبا س به ا سا رت درا مده ودرغزني محبوس گردید. ومطا بق میل ا ها لي غورا میرمحمدبن عبا س فرما نروا ی غور تعیین شدوبا مردم ا حسا ن نمودوبا ج وخرا ج غزني را پردا خت، ،تا آنکه به مرگ خویش وفا ت یا فت .

ملک قطب الدین حسن

ا ین پا دشا ه ا بن حسن بن عبا س بن شیث بن محمود سوری بن بنجي نها را ن بن ا میرفولادبن شنسب می با شد. قلعهٔ فیروزکوه را تعمیرنموده وکا رها ی خوبی ا نجا م دا د، با لاخره ا زدست با غیا ن حدود غور در سا ل (٤٩٣) به قتل رسید.

ملک عزالدین

این پادشاه هفت پسر داشت ،به نامهای قطب الدین محمد،سیف الدین سوری ،علاوالدین جهان سوز،بهاوالدین سام ،شهاب الدین محمد،شجاع الدین علي وفخرالدین مسعود.

وی با مردم غورا خلاق نیکوورویه،خوبی داشت ومردم درسایه‌ا وزندگي آرامی داشتند. همچنان وی با سلطان سنجروسلجوقیان نیزروابط دوستانه داشت .

ملک قطب الدین

وی پسردوم عزالدین حسین بود. پس ازانکه به قدرت رسید،مناطق غوررا میان برادران خویش تقسیم کرد. پس ازمدتی میان اووبرادرانش شکر رنجي پدید آمدوازین سبب به غزني رفته ودر آنجا اقامت گزید. چون جوانی سخاوتمندومودب بود،مردم غزني گرداوفرا هم آمدند،مگر حسودان به زودی خبرا ورا به شاه غزني بردند.

بهرام شاه غزنوی به طورمخفیانه ورا زهردا د و درسال (٥٤١ هـ ٠) به شهادت رسانید وازهمینجا مخالفت غوریان وغزنویان آغاز یافت .

بهاؤالدین سام

هنگامیکه ملك قطب الدین مناطق غوررا میان برادران خویش تقسیم نموده بود،مناطق مندیش درتحت فرمانروایي بهاوالدین سام قرارداشت پس ازمرگ قطب الدین ،بهاوالدین برادرش به فیروزکوه آمدوبا دخترملك بدرالدین ازدواج کرد که وی ازخاندان شنسبي بود.

وی برادرخود ـ سلطان حسین ـ را به جای خود درفیروزکوه گذاشته وخودبا لشکرفرا وان جهت خون خواهي برادرش به صوب غزني درحرکت شد. ولی به حصهٔگیلان نرسیده فوت نمود.

ملك شجاع الدین

این ملك درولایت جرماس غورحصه داشت ودرعهد سلطان غیاث الدین سام مناطق بست ،ارزگان

وغزني به او سپرده شده بود. دروقت سلطان معزالدين محمد برادرغياث الدين سام زمين داوربه او داده شد. بعدازشهادت معزالدين محمد از دست پسران غياث الدين به قلعه گرجستان محبوس گرديد.

سلطان سيف الدين سوري

اين پادشاه به اتفاق علاوالدين حسين برادرش غرض خونخواهي قطب البدين حسين به غزني حمله كرده وشهرغزني را متصرف شد. بهرامشاه به طرف هندگريخت وعلاوالدين برادرسيف الدين به غور آمد.

مردمان شهرغزني درموسم سردزمستان به بهرامشاه پيام فرستادندكه راه غورمسدودگرديده است وسيف الدين سوري با سيد مجدالدين ـ كه ازموسوي لوگربودودردربار سيف الدين به حيث قاضي القضاة ايفاي وظيفه مينمود ـ با يك عده كمي ازغوريان باقي مانده اند، شما آمده وتخت غزني را صاحب شويد، ما مردم شهرغزني با شما

همکا رهستیم .

با لاثربهرا مشا ه با لشکرا فغا ن غلجي به غزني حملـه کرده وسیف ا لدین سوری وسید مجدا لدین لو- گری را با لای ا شتری سرچپه سوا رکرده ،بعدا زتشهیر میا ن شهروبا زا ربه قتل رسا نیدونعش شا ن را به دا رآ ویخت .

سلطان علاؤالدین جهانسوز

سلطا ن علاوا لدین جها نسوزجهت خونخوا هي برا درا نش هریك ملك قطب ا لدین وملك سیف ا لدین سوری علیه بهرا مشا ه غزنوی ا علان جنگ نمود.

بهرا مشا ه ذریعه ، قا صدی خبرفرستا د،که ا ی پسر کوهسا ربه ملك خویش برگرد،تا ب وقوه لشکرمرا ندا ری ،من پیل دا رم که لشکرغوررا زیرپا میکند.

علاوا لدین به نا م خرمیل دوپهلوا ن دا شت یکی خرمیل سا م حسین ودیگری خرمیل سا م بنجي.وی به جوا ب بهرا مشا ه نوشت که من عقا ب کوهسا رهستم ا کرتوپیل دا ری من خرمیل دا رم ،توبرا درا ن مرا

مظلـــومـــا نـــه کشتـــي ومـــن تـــا ا نتقـــا م آنـــا نـــرا نستـــا نـــم آرا م نگيـــرم.

بـــا لاخـــرجنـــگ شـــروع شـــدوپيـــلان آ مـــدنـــد،دو پهلـــوا ن خنجـــروشمشيـــربـــه دســـت گـــرفتـــه وا رد ميـــدا ن شدند،ا ولـــي خنجـــربـــه شکـــم فيـــل زدکـــه شکـــم فيـــل پـــا ره شـــدومرد،دومي نيـــزهميـــن کـــا ررا کـــردولـــي فيـــل بـــرروی ا وا فتـــا د کـــه هـــم فيـــل هـــلاك گـــرديـــدوهـــم درا ثـــرسنگينـــي فيـــل خرميل جـــا ن دا د. سپـــس عـــلاوا لـــديـــن شخصـــاً وا ردميـــدا ن شـــد،وی عـــا دت دا شـــت کـــه بـــا لای زره خـــودتکـــه،ا طلـــس سرخ ميپوشيد تـــا ا گـــرزخمـــي شـــود،آ ثـــا رخـــون نمـــا يـــا ن نگـــرددولشکـــر ا وا زا ثـــرديـــدن خـــون بـــه شکســـت مـــوا جـــه نگـــردنـــد.

خـــلاصـــه بهـــرا مشـــا ه بـــا لشکـــربـــا قيمـــا نـــده،خـــودبـــه طـــرف هنـــد فـــرا رکـــردوعـــلاوا لـــديـــن کـــه طبـــع شعـــری دا شـــت بـــه مطـــربـــا ن هـــدا يـــت دا د،تـــا ذريعـــه،چنـــگ وچغـــا نـــوبـــه ســـرودگـــری بپـــردا زنـــد.ا يـــن ا بيـــا ت ا زوســـت :

جهـــا ن دا نـــدکـــه سلطـــا ن جهـــا نـــم
چـــرا غ دوده، عبـــا سيـــا نـــم
جـــوبـــرگـــلـــگـــونـــه، دولـــت نشينـــم
يکـــي بـــا شـــد زميـــن و آ سمـــا نـــم

همه عالم بگیرم چون سکندر

به هرشهری شهی دیگرنشانم

برا ن بودم که با ا وباش غزني

چورودنیل جوی خون برا نم

ولیکن کهنه پیرا نندوطفلان

شفاعت میکند بخت جوا نم

وی پس ا زا نکه شهرغزني را به تصرف درا ورد،آ نچه ا زخزا ین وجوا هرقیمتي بود، همه را به فیروزکوه بردوشهرغزني را هفت شبا نه روزوبه قولی هشت شبا نه روزآ تش زد، به جزا زمقبره ،سلطا ن محمود و وسلطا ن مسعودوحکیم سنا یي دیگر ا ستخوا نها ی همه شا ها ن غزني را ا زقبوربیرون آ ورده بسوزا نید وعوض سید مجدا لدین لوگری همه سا دا ت غزني را یك یك توبره خا ك به گردن آ ویخته به فیروزکوه کشیدوسپس همه را کشت. به روزهشتم یا نهم با سر- کردگا ن غوربا لای قبربرا درا ن خویش رفته جا مه عزا دا ری پوشیدومدت هفت شبا نه روزختمها وخیرا ت ها کردوا جسا دبرا درا ن خودرا ا زخا ك کشیده به دا خل صندوقها جا بجا کردوبه غور ا نتقا ل دا د.

وی صاحب اختیارات همه غورات ،با میان وتخا ـ رستان گردیدوبه تخت فیروزکوه نشست وبرا درزاده های خودهریك غیاث الدین ومعزالدین معروف به شهاب الدین را که درجبین شان علامهٔشجاعت ودلاوری هویدا بوددرقلعهٔوجیرستان دورا زفیروزکوه محبوس گردانیدوهمه روابط شاهان غوررا که با سلطان سنجر ـ ازقبیل تجارت اسلحه ومراودات دیگر دوستانه ـ داشتندقطع نمود،تا آنکه مناسبات وی با سلطان سنجرروبه تیرگي رفت وسلطان سنجربه غورحمله نموده علاوالدین را اسیرنمود،امانسبت اینکه سلطان سنجرا زغزهای نووا ردتوران زمین هراس داشت اورا دوباره رهرها نموده باخزاین و گله های اسپ واشتروورمه های بیشمارجانب غورفرستاد تا اینکه سلطان سنجرا زدست غزها ضعیف ونا توان شده وهمه دارایي های وی به غوریان وعلاوالدین ما ـ ند،علاوالدین نیزفوت نمودوپسرش سیف الدین به جای اوپادشاه شد.

سیف الدین بن علاؤالدین

بجا ی پدرش به تخت شا هي تکیه زد. عدل ،دا دو جوا نمردی آ غا زکردوا زکسا نیکه درزما ن پدرش مظلوم وا قع شده بودند عفوخوا ست ویك مسلما ن سني وبا شریعت آ را سته گردید، طبقه، ملحدرا همه ا ز تیغ کشیدوپسرا ن کا کا ی خودغیا ث ا لدین ومعزا لدین را ا زحبس رها ونوا زشها کرد،تا آ نکه درجنگ غزا ن به دست سپهسا لارخویش (شیث) کشته شدوغیا ث ا لدین سا م پسرکا کا ی ا ونظربه پیشنها دمردم غور جا نشین وی تعیین گردید.

سلطان غیاث الدین

هنگا میکه سیف ا لدین به پا دشا هي رسید و پسرا ن کا کا ی خودرا ا زحبس رها سا خت ،معزا لدین که برا درخورد غیا ث ا لدین بودنزدکا کا ی خود ملك فخرا لدین به با میا ن رفت ووقتیکه سیف ا لدین به قتل رسیدومردما ن غورغیا ث ا لدین پسرکا کا یش را جا نشین وی تعیین کردند،معزا لدین نیزا زوا قعه، قتل پسرکا کا یش وپا دشا ه شدن برا درش خبرشدو

به ا جا زه ملك فخرا لدين مسعودا زبا ميا ن وا ردفير-
وزكوه شدوسپهسا لارمقررشد. ا بوا لعبا س شيث كه
سيف ا لدين را به قتل رسا نيده بودنيزمغرورا نه
به خدمت غيا ث ا لدين پيوسته بود. هردوبرا در
نقشه ء قتل ا بوا لعبا س را كه قا تل پسركا كا يشا ن
بود مهيا كردندوبه دربا ن درگا ه هدا يت دا دند
وقتيكه ا بوا لعبا س شيث وا رد مجلس ميشود، ا گرمعز-
ا لدين دست به كلاه خودبردسرا ورا توسط شمشير
ا زتنه ا ش جدا سا زدوبا لاخره همچنا ن كردند. ا بو-
ا لعبا س كشته شدوسرا ن لشكرى وكشورى ظا هراً وبا -
طناً با غيا ث ا لدين ملحق شدند.

ملك فخرا لدين با ميا ني كه برا درا ن ديگرش
فوت نموده بودندوخودرا بزرگ ووا رث ملك غورا ت
وبا ميا ن ميدا نست پلانى مرتب نمودتا به معا ونت
سپهسا لارقماج (حكمرا ن سنجرى بلخ) وجلال ا لدين
يلدز (حكمرا ن هرا ت) به غورحمله وآنجا را تصرف
كند.

چون يلدزبه غورنزديكتربود، ا ولترا زهمه
عا زم غورشد، تا ا ين فتح به نا م ا وتما م شود.

غیاث الدین با معزالدین ولشکرغوردربرابر لشکرا وقرا رگرفتند وا ورا شکست دا دند. همچنان این دوبرا درپس ا زنبردی سخت لشکرقماج را شکست دا ده ،خودش را دستگیرکردندوا ورا به قتل رسا نیده سرا ورا به ملك فخرا لدین ا رسا ل دا شتند.با لاخره ملك فخرا لدین را نیزدستگیرکرده با خودآ وردند وا حترا ما نه به تخت غورجلوس دا دندوهردوبرا در کمربسته پیش روی تخت ا ظها رخدمتگذا ری نمودند

ملك فخرا لدین که ا زشرم وحیا نا دم گشته بود به دشنا م دا دن آ غا زکرد. سپس هردوبرا درعفو خوا سته تا یك منزل همرا ه با کا کا ی خود به طرف با میا ن رفتند،بعداً ا ورا مرخص نموده وخوددوبا ره برگشتند.

پس ا زا نکه پیروزمندا نه به فیروزکوه برگشتند دربعضی ا زحصص غورکه برخی ا زمردم بغا وت نموده بودندهمه را تا بع سا ختند. درین هنگا م جلال ـ ا لدین یلدزدرهرا ت کشته شدویکی ا زغلامان سنجری به نا م بها وا لدین طغرل هرا ت را تصرف کردوبه ظلم آ غا زنمود،مردم هرا ت به سلطان غیاث ا لدین

شکا یت کردند. وی درا ثردرخوا ست مردم، هرا ت را نیزفتح کرد، بعدا با دخترسلطا ن علاوا لدین جها ن سوزکه جوهرملك نا م دا شت ا زدواج نمود.

پس ا زچندی به فتوحا ت دست زدوولایا ت تا لقا ن، گرجستا ن ،وغزني را که به تصرف غزا ن بود، فتح نمود. معزا لدین برا درش که به حیث سپهسا لارا جرا ی وظیفه مینمودبه تخت محمودی تکیه زدوغیا ث ا لدین دوبا ره را هي غورشد.

سا ل دیگرخبرا سا ن ونیشا پوررا ا زدست علاوا لدین خوا رزمشا ه فتح کردوملك ضیا ء ا لدین محمد ا بي علي شنسبا ني دا ما د خویش را درخرا سا ن ونیشا پور تعیین کرده مرا جعت نمود. بعدا زا ن مروسرخس را فتح نمودومرورا به ملك نصیرا لدین خرنگ وسرخس را به پسرعم خود، ملك تا ج ا لدین پسرملك فخر ا لدین مسعودتسلیم نمودوخودش با عده یی ا زعلما وفضلا به مرکزخلافت رفت .

ا زینکه فتوحا ت وی به همکا ری سپهسا لارمعزا لدین محمدکه درهندبه نا م شها ب ا لدین مشهورا ست بیشي گرفت ،چندین مرتبه ا زخلفا ی عبا سي لوا ء

وانعام دریافت ننمود.

حدود ملك وی ازشرق تا دهلي وچین ازغرب تا عراق،جنوب غرب تا دریای هرمزوزا هدان امروز ایران وازشمال تا دریای جیحون وسعت داشت .

درتمام قلمرومروبه نامش خطبه خوانده میشد، مسجد جامع هرات ومنارجام که (٦٣) مترا رتفاع دارد ازیادگارهای بنای اوست .

هنگامیکه بنای مسجد جامع هرات را آغازکردند چون روزانه کارمیکردند،فردا میدیدندکه بنای دیروزه ویران شده است،چندی چنین سپری شد تا آنکه یکی ازاولیای هرات به سلطان غیاث الدین گفت که زیارت کاك بابا درسرکوه است ،آنرا باید به شهر انتقال دهید،بعدا زان مسجد آراسته میگردد ازان حیث زیارت کاك بابارا به شهرا نتقال دادند وبنای مسجدبه صورت درست آغازیافت وبه پایه اکمال رسید. که بعدا زگذشت چندین سال مسجد مذکورا زطرف شاهرخ میرزا وگوهرشا دبیگم دوباره تحت ترمیم وکاشیکاری قرارگرفت .

سلطان غیاث الدین غوری یکی ازجمله بزرگترین

سلاطین مشرق است . وی شخص علمدوست ، مهربان وعادل بود، دردربار روی دانشمندان وعلما فرا هم آمده بودند، چهل وسه سال پادشاهي کردوبه عمر (٦٣) سالگي درسال (٥٩٩ هـ .) درشهرهرات چشم از جهان پوشیدودرهمان مسجد جامعی که خودش بنا کرده بود، مدفون شد.

وی درنخست مذهب کرامیه داشت ، درا واخربه اتفاق قاضي وحیدالدین بك شب حضرت امام شافعي (رح) را درخواب دید، که اووقاضي موصوف در عقب امام شافعي (رح) نماز میگذارند، ازان حیث هر دویشان مذهب امام شافعي (رح) را قبول کردند.

سلطان معزالدین برادرش نیزمذهب کرامیه داشت ، اما وقتیکه درغزني به سلطنت رسید، مذهب مهذب امام ابوحنیفه (رح) را قبول کرد.

پایتخت زمستاني سلطان غیاث الدین گرمسیر زمینداور ومرکزتابستاني اوفیروزکوه بود.

ازمشاهیرعلما ودانشمندان دربار روی قاضي وحید الدین خان ، صدرالدین کرامي نیشاپوری ، قاضي القضاة معزالدین هروی وقاضي شهاب الدین

ارما بادی بودند.وزیران وشمس الملك ،شرف الدین قزداری ،عبدالجبارگیلاني ،مجدالملك دیوشاری ،عین الملك سوریاني،ظهرالملك سنجری وجلال الدین دیوشاری بودند.

سلطان معزالدین

معزالدین محمد بن بهاوالدین سام بن عزالدین حسین ،ازطرف پدرومادربه خاندان غوری هاي شنسبي ونژاد ضحاك تاسام پسرنوح (ع)می رسد. اصل نام وی محمد غوری است ،که درتاریخ رشیدیه به نام سلطان محمد غوری فاتح ملتان وتیرا وا نمودشده ودرجنگ غزها - که طبقه‌ٔمالدار بوده ودرزمان سلطان سنجرا زشمال جیحون آمده و سبب ازبین رفتن اوگردیده بودند - فاتح شد. همچنان درزمان سلطنت برادرش سلطان غیاث الدین غوری سپهسالاروی بود،بدین ملحوظ لقب معزالدین را کمایي نموده بود.

ازینکه بعدا زسلطان محمود غزنوی مناطق زیادی را به دین مبین اسلام مشرف ساخته بود،ازان جهت

به (سلطان شهاب الدین غوری) مشهورومعروف گردید. چنانچه محمداً براهیم شابت به نام سلطان شهاب الدین کتاب تاریخي یی را به طورمستقل وخاص مرتب نموده ودرسال (۱۳٤٤ هـ) به تیراژیك هزار جلددرکابل به چاپ رسانیده است .

بالاخره سلطان مذکور، به روزسوم ماه شعبان سال (٦۰۲ هـ) درمنزلش به دست ملحدین کوکهران به شهادت رسیدودردهك غزنبي مدفون شد.

ساحهٔ مملکت سلطان معزالدین محمد غوری اراضي وسیعی را درقلب آسیا حفظ کرده، حدود شاهنشاهي غوری را درهندوستان تا سواحل گنگا امتداد دادوغرباً تا اقصای خراسان وخوارزم و نیشاپوروسعت داشت وجنوباً به بحیرهٔ عرب می پیوست . حکمداران اودرممالك زیردست اینها بودند:

ملك ضیاء الدین درغور، ملك تاج الدین زنگي درگردیز، ملك حسام الدین کرماج درملتان، ملك قطب الدین ایبك درلاهور، ملك تاج الدین یلدز درغزنه وکرمان، ملك ناصرالدین قباجه درسند،

سلطان بهاوالدین سام دربامیان، سلطان غیاث الدین محمود درفیروزکوه وملك تاج الدین حرب درسیستان .

وزرای معروف وی ضیاء الملك ، مؤیدا لملك محمد محمد عبدالله سنجری وشمس الملك عبدالجبارگیلاني بودند. قاضي ممالك اوصدرشهید نظام الدین ابوبکروسیدشرف الدین ابوبکربن صدرشهیدو قاضي لشکر اوشمس الدین بلخي بود.

نظربه قول اسمعیل خزانه دار- که منهاج سراج جوزجاني درکتاب خود ازان ذکرمیکند - درخزانه؛ غزني تنها ازجنس الماس یکهزار روپنجصد من موجود بود، دیگرداشته های خزانه را برهمین با یدقیاس زده.

آرامگاه ابدی سلطان غازی معزالدین محمد غوری درولسوالي اندرولایت غزني میباشدکه محمد ابراهیم خلیل لوحه‌مزا را ورا نوشته است وقبل ازان زیارتش به نام سلطان شهید معروف بوده است .

سلطان غیاث الدین محمود

وقتیکه سلطان غیاث الدین محمد سام از دنیا رحلت نمود، به نام (ماه ملکه) یك دختروبه نام (غیاث الدین محمود) یك پسرداشت . ماه ملکه دختری فاضله وحافظه، قرآن کریم بود، اخبار شهادت امامان را سراپا مطالعه داشت وسالانه یك مرتبه ذریعهٔ دورکعت نماز قرآن عظیم الشان را ختم مینمود. وی از دنیا بکررفته است، وعلاوه از طبقات ناصری درکتاب (پشتنی میرمنی) توصیف اوشده است .

پس از وفات سلطان غیاث الدین ، پسرش سلطان غیاث الدین محمودبه تخت غورجلوس نمود. درجنگ خوارزم به کمك کاکای خود(سلطان معزالدین) دلاورانه جنگیدوبعد از وفات معزالدین، اداره امور غوررا نیزبه خوبي انجام داد.

وی علاوه برا ینکه دارای بذل وکرم وسخاوتمندی فراوان بود، عیاش نیزبود. درخزانهٔ پدرش علاوه برا جناس ظریف وقیمتي دیگر، چهارصدبا شتر زرسرخ موجود بودکه به داخل هشتصد صندوق نهاده

شده بود، که او همه را برای مردم بخشش کرد. همه روزه مردمان را نان میداد و پس از آن قدری از اجناس قیمتی را نثارشان مینمود.

برادرخواندرزمشاه به نام علیشاه نزد وی محبوس بود، که با لاخره خدمتگاران علیشاه شب سه شنبه هشتم ماه صفر سال (۶۰۷ هـ . ق .) از راه بام خانه داخل شده او را به شهادت رسانیدند. مدفن او در شهر هرات درمنطقه ٔ گذرگاه موقعیت دارد.

سلطان بهاؤالدین سام

پسر سلطان غیاث الدین محمود شهید به نام سلطان بهاوالدین به سن چهارده سالگی از طرف امرای غور به سلطنت جلوس کرد. سلطنت او دوام نکرد زیرا علاوالدین بن جهانسوز خوردترین فرزند او که از دست پسران کاکا وعم زاده گانش به خواندرزمشاهیان پناه هنده شده بود، دعوای سلطنت غور را نمود و به کمک سلطان محمد خوارزمشاه تخت فیروز کوه را گرفت و تمام خانواده بهاوالدین سام و وتابوت سلطان محمود را که به طور موقتي درفیروز

کوه دفن بود، به هرات نقل داد، تا آنکه همه نیست ونابود شدند.

سلطان علاءالدین اتسز

وی پسرخورد سال بود، که عموزادگانش به وی موقع ندا ده بودندوا زین سبب نزد خوارزمشاهیان پناهنده شده بود. تا آنکه با فوجی ازهرات آمده وتخت فیروزکوه را تصاحب نمود.

وی شخصی عالم وعادل بود، کتاب صلاة مسعودی - درعلم فقه - را حفظ داشت.

با لاخره ملك نصیرالدین حسین یکي ازامرای غورازغزني آمدوتوسط گرزی که برسرا ووا ردکرد هردو چشمش ازحدقه برامدوکشته شده ورا درجوار قبرستان شنسبیان دفن نمودند.

سلطان علاءالدین محمدبن ابی علی

این شخص که قبلاً ضیاءالدین نام داشت، از خاندان غوریها بود، مگرسلطنت غوریها را برای خوارزمشاهیان تسلیم کردوخودش فرارخوارزم شد.

وی عمارت قبرخودرا درنزدیك مقبره، شیخ بایزید بسطامي آماده ساخته بوده. پس ازوفاتش طبق وصیت خودش جنازه اش را بهخوارزم آورده ودفن نمودند.

این معلومات بهملاحظه، تاریخ کشکول سلیمي چاپ تاشکند، تاریخ غوریان چاپ کابل، تاریخ مختصر افغانستان (جلداول) چاپ کابل، تاریخ طبقات ناصری، افغانستان درشاهنامه چاپ ایران افغانستان درمسیرتاریخ چاپ کابل، سلطان شهاب الدین چاپ کابل وخورشید جهان بهدست آمدهاست.

شاهین (شهزادهٔ غور)

به (ص ۲۰۷) تاریخ خورشید جهان تالیف شیر محمد ابرا هیمزی، چاپ لاهور، آمدهاست:

دروقت خلافت ولیدبن عبدالملك بني امیه، حجاج (سپهسالار وی) بهغورلشکرکشي میکند، اها - لي غوربه هرطرف فرارى شده وازمنطقه هجرت می کنند، منجمله شاه حسین شهزاده، غورکه نسب وی به ضحاك ماران میرسد، نیزبه طرف شرق هجرت میکند

اتفاقاً به خانهٔ شیخ بیت پنا هنده میگردد. درجبین اوعلایم شجاعت ودلیری وخاندان شاهي مشاهده میشودوهم ذریعهٔ یك نفر(کاغ) نام صحت نسب وی ازغورتصدیق وآورده میشود. شیخ بیت دخترخود (بي بي متو) را به حبالهٔ نکاح اودرمی آورد واز بي بي متودوپسربه دنیا منی آید، پسراول غلجي وپسردوم ابراهیم مشهوربه لودی . بي بي مهي نامه دخترکاغ را ـ که تصدیق نسب اوراازغورآورده بود ـ نیزبه عقد نکاح خویش می آورد، که بنام سروانی یك پسرازوی متولد میگردد.

اسمای اولادهٔ هرپسرشاه حسین غوری درتاریخ خورشید جهان درج است . برخی ازفرزندان معروف وی اینها اند:

اولادهٔ غلجی بن شاه حسین غوری

غلجي سه پسرداشت ،به نامهای توران ،ابراهیم وایواره . توران دوپسرداشت ،به نامهای باروبا ـ بو، هوتك وتوخي پسران بازوبودند، فرزندان معروف آنها عبارتنداز: ملکیار، دولتیار، یوسف ،

عرب ،حسین،ا ثك ،قطب ،جلال ا لدین ،سالم خان ، شاه عبدا لعزیز،عبدا لقادر،شاه ا شرف ،حاجي عبد ا لرحمان مشهوربه (رنگوخان) ،شیرشاه ،حاجي میرویس خان مشهوربه (میرویس نیکه) .

حاجي میرویس خان ا زدست ظلم گرگین خان عازم خانه کعبه میشودودرمدینه منوره به بارگاه خیرا لبشررفته چنین میگوید:

ا ی پیامبر ا سلام فریاد ملت مظلوم مرا بشنو قومم بربادشد،ا فغانها خودرا به نامت فدا می سازند،مرگ وزندگي ما دررا ه ا سلام ا ست،گرگین ظالم را ا زحکمروایي بالای ا فغانها دورکن ،ا شکم مریز به دربارتو ا یستاده ا م ،قومم درآتش ظلم سراسر سوخت ،به ما نگاهی بفرما ،تا به کی پیش ظالم ذلیل باشیم .

با لاخره دعای وی مستجاب میشود،وشب حضرت ابوبکرصدیق (رض) را با حضرت عمرفاروق (رض) درخواب میبیند،که ا زطرف پیامبر (ص) مژده رهایي قومش را ا زچنگ گرگین خان میدهند،وبرایش میگویند ا ی ریش سفید قوم زیاد ملتم مکن ،قومت نجات یافت ،به وطن خود مراجعه کن .

مطلب فوق ا ز(ص ٦٢ - ٦٧) پته خزا نه ،تا ليف محمد هوتك ا قتبا س شده ا ست .

اولادهٔ ابراهیم بن غلجی

ا برا هیم به نا مها ی مجیب وموسی دوپسردا شت ا ولاده؛ مجیب ا حمدزی ،صا لح خیل ،با ستا نیزی ،ا کا خیل ،با زی خیل ،با بکرخیل ،معروف خیل ،کروخیل مغل خیل ،دینا رخیل ،عمرخیل ،عیسی خیل وسرمست خیل ا ند. وا ولاده؛موسی سها ك ،ا ندر،تره کي ،خدر خیل ،گدا خیل ،پنج پا ی ،توتا خیل ،ا وریا خیل، لکن خیل ،یوسف خیل ،جبا رخیل ،سید خیل ،وهمت خیل میبا شند.

اولادهٔ ابراهیم ملقب به لودی

سیا ني ،نیا زی ،حسن خیل ،عمرخیل ،شا هوخیل، ا حمد خیل ،سلطا نشا ه ،ملك فیروز،سلطا ن بهلول لودی ،سلطا ن سکندر،سلطا ن ا برا هیم ،شیرشا ه سوری ،ا سلام شا ه وفیروزشا ه . همه؛ا ینها ا شخا ص نا مدا ر بوده درهندوستا ن ومرکزآن دهلي ا ضا فه ا زهشتا د سا ل زندگي آ برومندا نه نموده ا ند.

سروان بن شاه حسین غوری

به (ص ۲۳۳ - ۲۳۶) خورشید جهان ،اولاده، سروان داخل شجره وتفصیل روحانیت وخانزادگي آمده و تذکردا ده شده که دروقت انگلیسها لقب نوابي به آنها دا ده شده است ،وآنها عبارتنداز:

بلي ،سني ،سربیال ،احمد جوانمرد،شیخ سلیمان دانا ،شیخ ملیح قتال ،شیخ بایزید دریا ،شیخ علي شهباز،شیخ احمدزنده پیر،شیخ صدرجهان یا شیخ صدرالدین قتال ،شاه سکندر،اختیارخان،ولي محمد خان ،خواجه خضرخان ،جمال خان،اسدالله خان، عطا والله خان،وزیرخان،نواب امیرخان،نواب محبوب علیخان ،نواب سکندرعلیخان ووزیرخان .

قبلا این قوم به نام خاني منسوب بودند،که درزمان انگلیسها لقب نوابي به آنها دا ده شده. نواب امیرخان درسنه،(۱۸٤٦م) فوت نمود وبه جای وی فرزندش نواب محبوب علیخان تعیین شده. در آخرسال (۱۸۵۷م) اونیزفوت نمودوپسرش نواب سکندرعلیخان مالك ریاست گشت ،دونیم لك روپیه معاش داشتند که مبلغ یك لك ازسکندرعلیخان وبقیه تقسیم برادر های اومیگردید.

چهار ایماق ، از قبایل غور

درکتاب غیاث اللغات ، ایماق به معنای طایفه آمده است، دردایرة المعارف آریانا (چاپ کابل) ایماقها را به نامهای جمشیدی ، فیروزکوهي ، تایمني وسوری تذکردادهاند. درتاریخ کشکول سلیمي (چاپ تاشکند) کشته شدن دین محمد خان (شاه بخارا) ذریعه، طایفه ایماق وانمودگردیده است .

به (ص ۱۳۵) تعلیقات پته خزانه چهارایماق مشهور جبال غور (سوری ، تایمني ، فیروزکوهي وجمشیدی) را ازسکنه، باستاني غوربیان میکنند. درکتاب جغرافیای بشری زمان امان الله خان نیزاز چهارایماق یادآوری شده است . جغرافیای تاریخي بارتولد، چاپ ایران به (ص ۱۳۳) تذکارمیدهد، که درقرون وسطي درکوهستانهای مرکزی افغانستان قبایل آریایي به نام ایماقها (جمشیدی ، فیروزکوهي ، تایمني وسوری) پدید آمدند، که سلسله، مقتدر غوریان را بنا گذاشتند.

به (ص ۳۵) کتاب تیمورشاه درانی آمده ، که مردم ایماق هرات تیمورشاه درانی را عوض احمدشاه ابدالي

بـــه سلـطنـــت رسـا نـيـــده‌ا نـــد .

بـــه (ص ١٤) تـــا ريـــخ غـــوريـــا ن،تـــا لـيـف عتيـــق ا لـــلـــه پـــژوا ك (چـــا پ كـــا بـــل) بـــودوبـــا ش ا يمـــا قـهـــا را درحصـــه، شهـــرك غـــورچنيـــن تـــذكـــردا ده‌ا ســـت :

ا يمـــا ق جمشيـــدى پـــا نـــزده هـــزا رخـــا نـــه وا ر،ا يما ق فيـر- وزكـــوهـــي هشـــت هـــزا رخـــا نـــه وا ر،ا يمـــا ق تـــا يمنـــي ا ضـــا فه تـــرا زپـــا نـــزده هـــزا رخـــا نـــه وا روا يمـــا ق ســـورى دوا زده هزا ر خـــا نـــه وا ر .

دركتـــا ب رهنمـــا ى قطفـــن ،تـــا ليـف بـــرهـــا ن ا لـــديـــن كشككـــي كـــه درزمـــا ن پـــا دشـــا هـــي ا مـــا ن ا لله خـــا ن درخـا ن- آبـــا د- مـــركـــزقطفـــن آن وقـــت - بـــه چـــا پ رسيـــده ا ســـت ، سكـــونـــت ا يمـــا قـهـــا را دركنـــدز،بغـــلان وتخـــا رنشـــا ن دا ده و درج نقشـــه وكـــوروكـــي نمـــوده‌ا ســـت .

نـــويسنـــده، رسـا لـــه، هـــذا درزمـــا ن سلـطنـــت ظـــا هـــرشـــا ه درمـــوزيـــم كـــا بـــل بـــه دا خـــل يـــك نقشـــه، جغـــرا فيـــا ى بشرى قبـــا يـــل ا فغـــا نستـــا ن،سكـــونـــت ا يمـــا قـهـــا را مشا هده نموده بـــودم كـــه دركـــوهســـا را ن غـــور،ا رزگـــا ن،هـــرا ت وبـــا دغيـــس ديـــده ميشـــد . چنـــد ســـا ل قبـــل درا ثـــرقحطـــي وخشكســـا لـــــي ا يشـــا ن ا زمنـــا طـــق چفچـــرا ن،جـــونـــد،سنگچـــا رك ،بلچـــرا غ وفـــا ريـــا ب آمـــده وخـــودرا ا يمـــا ق ميگفتنـــد .

درمرکزفاریاب ایماقهای فیروزکوه موجودیت دارند،که به نام کوهي مشهوراند. درشهرکندز گذری به نام فیروزکوهي موجود است وملا عبدالله حاجي محمدرحیم خان واریاب عبدالغفورخان ایماق فیروزکوهي میباشند. درشهرخان آبادنیزگذری به نام فیروزکوهي موجودیت دارد.

ایماقها همه ازنژاد ضحاك ماران ویا شنسباني وشیشاني اند،مگربرای بدست آوردن قدرت درکوه- سارانغور،فیروزکوه،بامیان و...پراگنده شدند، چنانچه بسطام سوری دربامیان (مرکزباستاني شهرضحاك وشهرغلغله)- که قدامت تاریخي بیشتر ازپنجهزار سال دارند - میزیست.

ازجمله هفت پسرعزالدین حسین غوری ،برای ملك فخرالدین مسعود،بامیان رسیده بود. این مرکز تاریخي ومحل باستاني را ،ازنقطه نظربزرگي واحترام به وی واگذارشده بودندوتاجبال شغنان قلمرو داشت. میتوان گفت که چهارطایفه ،اولادیك نفر سوری دربامیان بودند،که عبارتنداز: جمشیدی در تیوره ،فیروزکوهي درفیروزکوه وتایمني درتمران ازان حیث چهارایماق تشکیل شدند.

درا ثرلشکرکشیها ی یونانیان درا فغانستان،لشکر
کشیها ی فارسیان،لشکرکشیها ی کوشانیان،لشکرکشي
یفتلیها ا زشما لشرق ا فغانستان،سامانیان ا زشمال،
سلجوقیان وخوا رزمشاهیان ،مغلها ی چنگیزی ا زشمال
جیحون،عربها ا زغربوبا لاخرتیموریان گورگانی
که هرکدام سیل آسا وارد خاك ا فغانستان شدند،
برخی ا زین ا یماقها به طرف هندرفته ودرآنجا تغییر
کردند،چنانچه بعضی ا زقبایل عرب که درصفحات
شمال ا فغانستان مسکن گزین شده‌اند،به زبان دری
یا ترکي حرف میزنندویا آن عده‌ا زعربها که در
کابل،پغمان،لغمان وجلال آباد مقیم شدند زبان
شان پشتوگردید ویا هم بلوچها ی بلوچستان درقند-
ها رآمده زبان پشتوا ختیا رنمودندودررستاق تخار
به زبان دری سخن میگویند ویا طاهریان فوشنج
ا صلاًدری زبان بوده ،ا کنون درعلي آباد کندزآمده و
زبان پشتو ا ختیا رنموده‌اندویا مردمان غورا زخا-
ندان ملك فخرالدین مسعودوملك شمس ا لدین با-
میاني درلغمان،کنرها وننگرها ررفته پشتوزبان
شده‌اند. ویا تیموریان درجلال آباد رفته به زبان
پشتوتکلم مینمایند،ویا هم تیموریانی که ا ز

دودمان با برشاه بودندوبه نام با بریان مشهور اند، درهندرفته وزبان اردوا ختیار نموده اند، ولی شکل وقیافه، همه بجاست وبه نام قبایل خویش یادمیشوند. چنانچه اجداد سلطان محمود غزنوی ازنژاد اکاسره بودندکه درفتوحات اسلام به توران زمین رفته وترك شدند، واپس به افغانستان آمده دری زبان شدند.

اگر ایماقها به طرف هندرفته ونظربه تاثیرات لساني آن محیط زبان اردوا ختیارکردند، با زهم نام قبایل آنها بجاست. ایماقهای فیروزکوهي درزمان خلفای بني امیه وخصوصاً ولیدبن عبدالملك وسپهسالارحجاج ازملك غورهجرت نموده ودرشرق کوه چونغرمسکن گزین گردیدند. ازین سبب این مناطق به نام غوری چي ودهنه غوری مسمی گردید.

چهاربرادرمالدار درجنوب دشت کیله گي ودوشي دردره، لرخاب جای گرفتند. آنکه درسرچشمه آب جای گرفت اولاد او آب سرینه شد، برادری که درقوطن رمه، گوسفند بودوباش کردورته بلاقي شد، برادری که دردره، سجان مسکن گزین گردید اولاده اش مسمی به سجاني گردید وبرادربزرگشان که دردره، لرخاب

سکونت اختیار نمود اولاده اش لرخابي شد.

درکتابی که محمد عثمان صدقي تالیف نموده ودرسال (١٣٥٤ ه.) درکابل به چاپ رسیده در (ص ٨٨) آن لخراب (لرخاب) ازتوابع بامیان آورده شده است.

در (ص ٢٥) چراغ انجمن، تالیف عبدالحکیم ولوالجي، چاپ دهلي، سال (١٣٠٩ ه.)، لرخاب ازنواحي بغلان معرفي شده ودران چندنفرازعلمای سجانی و لرخابي معرفي شده، که منجمله ازدونفرشان قرار ذیل یاد آوری مینماییم.

عبدالحکیم سجانی

ابن عبدالله بن سلمه بن عبدالرحمن (سجاني) معدن عقلیات ومخزن نقلیات علامه یی است جامع عجایب وغرایب. وی مصاحب حضرت امام اعظم ابوحنیفه (رح) بود ودرعلم فقه شهرت فراوان داشت، ازانروبه وظیفه، قضا موظف بود. روایت کتاب (فقه اکبر) راازامام ابوحنیفه (رح) اونموده است واهالي تخارستان، قطغن وبلخ علوم فقه و حدیث را نزد اومی آموختند.

ا ین دا نشمند گرا نقدررا ،ا حترا مش به مثل ا بن مبا رك بودوهردوا زا تبا ع تا بعین ا ند. عبدا لحکیم بن عبدا لله ا زکشرت ا عتبا رش درا ن عصرمدت شا نزده سا ل دربلخ قا ضی بوده ا ست . وفا تش درسا ل (۱۹۹) هجری رخ دا ده ومقبره ا ش دربلخ موقعیت دا رد.

ابوجعفر لرخابی

ا بوجعفرمحمدبن حسین لرخا بي نزدا ما م ا بو سهل علم فقه آ موخته ،سپس به بخا را رفته وعلم حدیث را نزد قا ضي حسین مروزی فرا گرفت ودوبا ره به خرا سا ن آ مد.

وفا ت وی درسنه ؛(٥٠٤ هـ .) رخ دا ده ا ست .

ایماق فیروزکوهی درولایات قطغن

چنا نچه قبلاً تذکررفت ،درکوهسا رلرخا ب چها ر برا درمسکن پذیرشدندوا ولاده آ نها درین نوا حي پرا گنده شدند،که ا ینك موا ضع زندگا ني آ نها را چنین شرح میدهیم:

۱ ـ آ ب سرینه : درقریه ها ی چها رده ،یرم وشینخ جلال ولسوا لي نهرین ولایت بغلان وقریه جرگذر

ولايت كندز.

۲ - ورته بلاقي : درقريه، انگورباغ ،گم كول، مجر،حضرت سلطان وشهرا مام صاحب ولايت كندز و قريه،دهنه،غوری ولسوالي پلخمری وقريه،خواجه بولك ولسوالي خان آباد.

۳ - سجاني : درقريه، پرچه دشت وشهرخان آباد وقريه باي كه تاش ولسوالي امام صاحب ، آلچين ، كنم وعسقلان مركزكندز،قريه سجاني عليا وقريه، سجاني سفلی مربوط ولسوالي چهاردره،ولايت كندز.

٤ - لرخابي : قريه،سنگ پران ولسوالي اندراب ،قريه های دهنه غوری وكيله گي به شمول شهر پلخمری . قريه،باي سقال،آبقول،ده ملا خال محمد وقره برق ولايت بغلان .

قريه های قاسم علي ،خيل گدا ،رمضاني ،قرم قول ،حاجي امامیار،حاجي چوچه رئيس ،عرض بيگي، حاجي امان الله ،پل خشتي،ارباب نظر،ملا ايرگش ، چمچق جر،ارباب رحمت ،احمد پهلوان ،ملا سيدا حمد، حاجي سبزعلي،حاجي محمد جان،آته گل مراد،حاجي امام قل،محمد نظر،شاه محمد،ايشان سيد انور و محمدا لله خزانه دار مربوط علاقه داری علي آباد

ولایت کندز.

قریه قصاب مربوط ولسوالي چهار درهٔ ولایت کندز، قریه های چرمگری ،شوره خاك ،غرمه تپه ،گل تپه ، عسقلان،آلچین وباغ میری به شمول شهرکندز.

قریهٔ مجر،پایکه ،قرغان تپه ،تاش گذروقرغز ولسوالي امام صاحب .

قریهٔ جنت باغ وآقتاش ولسوالي خان آباد وقریه های ینگي قلعه ودرقد ولایت تخار.

- پایان -

فهرست مآخذ

۱ ـ محمد هوتك ،پته خزانه ،کابل،۱۱٤۱ هـ .

۲ ـ محمد ابراهيم ثابت ،سلطان شهاب الدين غوری ،کابل،۱۳٤٤ هـ .

۳ ـ عتيق الله پژواك ،غوريان ،کابل،۱۳٤٥ هـ .

٤ ـ صديق رشتين ،شيرشاه سوری ،کابل،۱۳۳٤ هـ .

٥ ـ پوهاند عبدالحي حبيبي ،تاريخ مختصر افغانستان ،کابل،۱۳٤٦ هـ .

٦ ـ احمد علي کهزاد،افغانستان درشاهنامه ،کابل، ۱۳٥٥ هـ .

۷ ـ بارتولد،جغرافيای تاريخي ،ايران ،۱۹۲۸ م.

۸ ـ عبدالحکيم ولوالجي ،چراغ انجمن ،دهلي، ۱۳۰۹ هـ .

۹ ـ دارالتاليف ،جغرافيای بشری افغانستان ، کابل .

۱۰ ـ منهاج سراج جوزجاني ،طبقات ناصری ،کابل، ٦٥۸ هـ .

۱۱ ـ شيرمحمد ابراهيمزی ،خورشيد جهان ،پنجاب ، ۱۳۱۱ هـ .

۱۲ ـ ملامحمد قاسم،تاريخ فرشته ،هند.

١٣ - سليمي ،كشكول سليمي ،تاشكند،١٩٣١ م.

١٤ - مظفرشاه ،كسرانامه ،ايران ،١٩٢٠ م.

١٥ - ميرغلام محمد غبار،افغانستان درمسيرتاريخ، كابل،١٣٤٢ هـ .

١٦ - ابن كثير،البداية والنهاية في التاريخ، بيروت .

١٧ - ابن هشام ،سيرةابن هشام،بيروت .

١٨ - سيد علي فكرى ،گراف شجره‌ءانبيا ،مصر،١٣٦٦.

فهرست موضوعات

موضوع	صفحه
۱ ـ مقدمهٔ مولف	۱
۲ ـ شجره نسب انبیاء (ع)	۳
۳ ـ محمد مصطفی (ص)	۳
٤ ـ هود (ع)	۳
٥ ـ صالح (ع)	٤
٦ ـ لوط (ع)	٤
۷ ـ شعیب (ع)	٤
۸ ـ موسی وهارون (ع)	٤
۹ ـ ذوالکفل (ع)	٥
۱۰ ـ الیسع (ع)	٥
۱۱ ـ یحیی (ع)	٥
۱۲ ـ یونس (ع)	٦
۱۳ ـ عیسی (ع)	۷
۱٤ ـ شجره نسب چهاریارگبار (رض)	۷
۱٥ ـ حضرت ابوبکرصدیق (رض)	۷
۱٦ ـ حضرت عمرفاروق (رض)	۸
۱۷ ـ حضرت عثمان ذوالنورین (رض)	۸
۱۸ ـ حضرت علي کرم الله وجهه	۸

موضوع	صفحه
۱۹ ـ فرزندان نوح (ع) وتقسیم زمین به‌آنها	۱۲
۲۰ ـ اولاد واحفاد حام بن نوح (ع)	۱۳
۲۱ ـ اولاد واحفاد سام بن نوح (ع)	۱٤
۲۲ ـ ضحاك ماران	۱٥
۲۳ ـ بسطام سوری	۱۷
۲٤ ـ سهراب (پادشاه کابل)	۱۸
۲٥ ـ رستم زال (نواسه‌ء سهرابشاه)	۲۲
۲٦ ـ برزوی دهقان (نواسه‌ء رستم)	۲٥
۲۷ ـ ماهوی سوری	۲٦
۲۸ ـ شنسبیان	۳۰
۲۹ ـ امیرفولاد شنسبي	۳۱
۳۰ ـ بنجي نهاران	۳۲
۳۱ ـ ملك محمد سوری	۳۲
۳۲ ـ ملك ابوعلي بن محمد سوری	۳۳
۳۳ ـ امیرعباس بن شیث	۳۳
۳٤ ـ ملك قطب الدین حسن	۳٤
۳٥ ـ ملك عزالدین	۳٥
۳٦ ـ ملك قطب الدین	۳٥
۳۷ ـ بهاوالدین سام	۳٦

موضوع	صفحه
۳۸ ـ ملك شجاع الدين	۳۶
۳۹ ـ سلطان سيف الدين سوری	۳۷
٤٠ ـ سلطان علاوالدين جهانسوز	۳۸
٤١ ـ سيف الدين بن علاوالدين	٤٢
٤٢ ـ سلطان غياث الدين	٤٢
٤٣ ـ سلطان معزالدين	٤٨
٤٤ ـ سلطان غياث الدين محمود	٥١
٤٥ ـ سلطان بهاوالدين سام	٥٢
٤٦ ـ سلطان علاوالدين اتسز	٥٣
٤٧ ـ سلطان علاوالدين محمد بن ابي علي	٥٣
٤٨ ـ شاه حسين (شهزاده، غور)	٥٤
٤٩ ـ اولاده، غلجي بن شاه حسين غوری	٥٥
٥٠ ـ اولاده، ابراهيم بن غلجي	٥٧
٥١ ـ اولاده، ابراهيم ملقب به لودی	٥٧
٥٢ ـ سروان بن شاه حسين غوری	٥٨
٥٣ ـ چهارايماق ،ازقبايل غور	٥٩
٥٤ ـ عبدالحكيم سجاني	٦٤
٥٥ ـ ابوجعفرلرخابي	٦٥
٥٦ ـ ايماق فيروزكوهي درولايات قطغن	٦٥

PROPERTY OF PACKU 8017